

# حقوق و اخلاق

عباس منتهایی\*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

در نسبت میان حقوق و اخلاق، سخن بسیار است. اینکه حقوق چیست و اخلاق کدام است؟ رابطه و نسبت میان این دو چیست؟ آیا نسبتی وجود دارد یا نه؟ اگر وجود ندارد، چرا، و اگر وجود دارد به چه کیفیتی است و سؤالاتی از این دست که هم سزاوار طرح است و هم نیازمند پاسخی درخور.

در مطالعه این بحث مهم و اساسی باید گفت:

«در فلسفه حقوق، یکی از پیچیده‌ترین مباحث، دست یافتن به شمار منابع حقوق است و هنوز هم نظریه پردازان درباره آن به توافق نرسیده‌اند. ظاهر بیان منبع منحصر حقوق را قانون می‌دانند و همه ارزشها را به حاکمیت دولت باز می‌گردانند. با این تعبیر، دو واژه «قانون» و «حقوق» مرادف یکدیگر است و چون قانون وجودی محسوس دارد، حقوق را باید از واژه‌های حقوقی و فرهنگ این دانش حذف کرد. قانون یا اراده دولت حاکم، مسلط بر همه روابط اجتماعی است و حقوقدان کار مهمی جز اطاعت از قدرت و به ثمر رساندن هدفهای آن ندارد. تفسیر حقوقی به معنای شرح قوانین و مواد مصوب دولت است و «عدالت»، «حق» و «انصاف» هیچ نقشی در این زمینه ندارد. برعکس، پاره‌ای جامعه‌شناسان حقوقی منابع حقوق را محصور نمی‌دانند و قراردادهای خصوصی را، به دلیل ایجاد الزام برای دو طرف عقد، در زمره منابع حقوق می‌آورند.

بعضی نیز از آن تفریط و این افراط می‌پرهیزند، ولی خود نیز در این باره اختلاف

دارند.<sup>۱</sup>

واقعیت این است که در قلمرو حقوق، «ارزش» غایت مطلوبی است که باید آن را شناخت و حقوق را در مسیر تحقق آن قرار داد. در این مفهوم «ارزش» نوعی و قابل مطالعه نوعی و فلسفی است و داوری بر مبنای آن منتهی به انتخاب بهترین قواعد سازگار با هدف مطلوب و ایجاد تکلیفهای ضروری و ملازم با آن می‌شود. به بیان دیگر، تمیز ارزشهای انسانی و اخلاقی سبب می‌شود که نظم حقوقی متناسب با هدف محقق ساختن آنها تدوین شود و رشد کند و راه حل اختلافها از آن الهام بگیرد. به عنوان مثال: «اگر عدالت ارزش مطلوب باشد، نظم عمومی در مرحله تدوین و تفسیر و اجرای قواعد بر مبنای این هدف جریان می‌یابد، در حالی که اگر اطاعت از اراده دولت باشد، این نظم در بسیاری از جهات دگرگون می‌شود. به طور خلاصه، ارزش هدف را تلقین می‌کند و غایت وسیله را.»<sup>۲</sup>

بی تردید ارزشها، مایه‌های اصلی تمدن ملتها است و عوامل گوناگون طبیعی، نژادی، اجتماعی، مذهبی، اخلاقی، سیاسی، تاریخی و اقتصادی در ایجاد و پروردن آنها دخالت دارد، و بحث در باره اثر دقیق هر یک از این عوامل در ایجاد و تحول ارزشهای ملی و جهانی کاری است که جامعه‌شناسی و تاریخ و حقوق هنوز به انجام دادن آن توفیق نیافته‌اند. پس طبیعی است که همه نظرها آمیخته با تخیل و حدس و اعتقادهای ماورایی می‌شود. وانگهی، تحقیق در این باره از عهده دانش حقوق به تنهایی بر نمی‌آید. با وجود این، ادبیات مربوط به فلسفه ارزشها چندان غنی و خواندنی است که نمی‌توان از آن گذشت، و به گفته «روبیه»، استاد فرانسوی: «در آخرین تحلیل، حقوق بر فلسفه ارزشها آرمیده است.»<sup>۳</sup>

۱. در این باره رک: ناصر کاتوزیان، فلسفه حقوق، ج ۲ (منابع حقوق)، ش ۸ به بعد. همچنین: مبانی حقوق عمومی، ص ۳۴۱ به بعد.

۲. ناصر کاتوزیان، مبانی حقوق عمومی، ص ۳۴۰.

۳. ر.ک: روبیه، نظریه عمومی حقوق، ش ۳۶ به بعد، به نقل از منبع قبلی.

«مارکس و پیروان او کوشیدند که زیر بنای همه ارزشها را اقتصاد بدانند و به نیازهای مادی و شیوه توزیع ثروت و مالکیت ابزار کار اصالت دهند، ولی امروز، همه کم و بیش پذیرفته‌اند که در پاره‌ای دورانها، اعتقادات در تحولات اجتماعی و ایجاد ارزشها پیشتانند»<sup>۱</sup> و اخلاق و مذهب سهم اصلی و انکارناپذیر دارند.

### مفهوم اخلاق

درباره معنی و مفهوم اخلاق، هر چند که مفهوم اجمالی و عرفی آنها روشن است، اما در مرحله تحقیق و تتبع، اختلاف آراء و نظرات در این زمینه بسیار است.<sup>۲</sup> ما در این گفتار کوتاه مجال اینکه وارد این بحث شویم نداریم، به همین جهت به بیان تعریفی از اخلاق که به لحاظ وجود «ارزش» در جوهر آن، با این بحث تناسب دارد و از جهت تکیه بر قواعد عملی رفتار انسانی، با این بحث تناسب دارد، بسنده می‌کنیم. در این تعریف چنین می‌خوانیم:

«مجموعه قواعدی است که رعایت آنها برای نیکوکاری و رسیدن به کمال لازم است. قواعد اخلاق میزان تشخیص نیک و بد است. احترام به این قواعد ریشه در ضمیر و نهاد انسان دارد و بی آنکه نیازی به دخالت دولت باشد، انسان در وجدان خویش آنها را محترم و اجباری می‌داند».<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۳۴۲.

۲. اختلافی که در باره مفهوم اخلاق وجود دارد ناشی از اختلاف در منبع قواعد آن است. این اختلاف به طور کلی در سه شاخه خلاصه می‌شود، زیرا اخلاق را ناشی از سه منبع مختلف دانسته‌اند: الف) خداوند، که مظهر اراده او مذهب است، ب) انسان از راه عقل یا دل، ج) اجتماع. قائلان به این سه نظریه هر کدام بحثهای مستوفی و قابل تأملی در تثبیت نظریه خود دارند که جالب و خواندنی است. برای اطلاعات بیشتر در این باره، ر. ک: ریپر، قاعده اخلاقی در تعهدات مدنی، ناصر کاتوزیان، فلسفه حقوق، ج ۱، ش ۱۴۵ به بعد.

۳. ناصر کاتوزیان، فلسفه حقوق، ج ۱، ش ۲۰۵، ص ۵۴۶، همچنین، ر. ک: سن توماس

در این مفهوم، اخلاق نوعی، و حاوی امر و نهی است و تفاوت اصلی آن با حقوق در امرکننده یا منبع قاعده رفتاری است؛ اخلاق را وجدان فرمان می‌دهد و حقوق را دولت. در نتیجه، ضمانت اجرای ندای وجدان، درونی و تضمین کننده قاعده حقوقی، بیرونی و مادی است (مانند مجازاتها در امور کیفری و اجبار به انجام دادن تکلیف و وفای به عهد در امور مدنی) پس وقتی سخن از چهره اخلاقی ارزشها می‌شود، اشاره به نقشی است که داوری وجدان، قطع نظر از الزامهای اجتماعی و دولتی، در ایجاد و پرورش ارزشها دارد.

به هر حال آنچه از این بحث حاصل می‌شود این است که اخلاق معیار ارزشها است و ارزش معنوی مفهومی اخلاقی است، چرا که وجود و میزان آن وابسته به اعتقاد و باور قلبی است، خواه منبع اخلاقی مذهب باشد یا عقل یا اجتماع. به عنوان مثال، اگر پذیرفته شود که منبع مستقیم حقوق اراده دولت است و قاعده‌ای وصف حقوقی می‌یابد که دولت از اجرای آن پشتیبانی کند، باز هم معیار ارزش آن در اخلاق است. مردم در وجدان خویش قاعده تضمین شده دولتی را ارزیابی می‌کنند و در برابر آن موضع مناسب می‌گیرند. به همین جهت «ریپر» استاد توانای فرانسوی، در همان حال که حقوق را ناشی از اراده دولت می‌داند، اعلام می‌کند:

«مهارت حکمرانان در این است که از نیروهای اخلاقی به سود خود استفاده کنند، زیرا قانونی که با آرمانهای اخلاقی مردم همساز باشد به آسانی اجراء می‌شود. احترام به چنین قانونی بر پایه اجرای ارادی و دلخواه تکلیف است. رعایت آن را همه از وظایف خود می‌شمرند و به کسی که نافرمانی کند به دیده متجاوز می‌نگرند و بر عکس، قانونی که با آرمان اخلاقی برخورد کند، جز به طور ناقص اجراء نمی‌شود، مگر اینکه روزی بتواند، با

---

داکن، که اخلاق را «قاعده رفتار انسانی» تعریف می‌کند و مقصود از رفتار انسانی کاری است که انسان عاقل، به فرمان عقل و برای رسیدن به هدفی که عقل دارد، آزادانه انجام می‌دهد. بنابراین کاری می‌تواند موضوع اخلاق قرار گیرد که به آزادی انجام گرفته باشد. اعمال غیر ارادی و غریزی و اجباری، صفت اخلاقی (اعم از نیک و بد) را ندارد: نقل از مبانی حقوق عمومی، ص ۳۴۵ به بعد.

همه دشواریهایی که در راه اجراء آن وجود دارد، آرمان اخلاقی را منحرف و دگرگون سازد و خود به عنوان ترجمان آرمان دیگری جلوه گر شود»<sup>۱</sup>

ریشه سایر ارزشهای اجتماعی نیز اخلاق است که به طور معمول چهره قومی دارد و گاه که گستره جهانی پیدا می‌کند، ارزش جهانی نیز به وجود می‌آورد. برای مثال، حمایت بین‌المللی از حقوق بشر محصول گسترش اخلاق اجتماعی و ایجاد این ارزش است. منشور ملل متحد وسیله رسمی و اجباری شدن این اخلاق جهانی است. ماده ۵۵ این منشور اعلام می‌دارد:

«ملل متحد احترام جهانی و واقعی حقوق بشر و آزادیهای اساسی را برای همه انسانها، بدون توجه به نژاد و جنس و زبان یا مذهب، تسهیل خواهند کرد».

استاد کاتوزیان درباره این ماده چنین می‌نویسند: در صورت ظاهری، این اجبار ناشی از پیوستن به سازمان ملل متحد و پذیرش منشور آن است و چهره قراردادی دارد. ولی، چون امروز پیوستن به جامعه جهانی و عضو شدن در سازمانهای بین‌المللی از ضرورتها و لوازم زندگی در خانواده جهانی است، باید اجبار مربوط به رعایت حقوق بشر و آزادیهای اساسی را به اخلاق جهانی منسوب کرد نه اراده دولتهای عضو. با وجود این، باید دانست که اعلامیه حقوق بشر تنها حاوی یک سلسله اصول راهنما است و قوانین داخلی باید شیوه تحقق خارجی آنها را فراهم سازد.»

از نظر علمی و اجرائی نیز، معلوم است که ارزش قانون در عملی شدن و به کار بستن آن است؛ اگر قانون عملی نشود، یا پیوسته با توسل به حیل و تشبثات قانونی، تأثیر قاطع آن خنثی گردد، اثر و نتیجه مطلوب بر آن مترتب نخواهد بود. و چنین قانونی اندک اندک، در حکم بی‌قانونی در خواهد آمد. نیز معلوم است که برای عمل شدن به قانون تنها وجود ضمانتهای اجرایی کافی نیست. بلکه آنچه قانون را در سطح فرد و جامعه و در حال مراقبت و عدم مراقبت و نیز در احوال گوناگون دیگر منشأ اثر می‌سازد، وجود نیروی

اخلاقی و تعهد فردی و جمعی است در عمل کردن به قانون. از اینجاست که اهمیت قانون مبتنی بر ارزشهای انسانی و اخلاقی بر قانون غیر مبتنی بر این ارزشهای تجربی آشکار می‌گردد. این است که صاحب‌نظران و آگاهان، در این مقوله، از جمله مقایسه میان قوانین اسلام (که مبتنی بر ارزشهای عالی و والای اخلاقی است) و حقوق مدنی آمریکا، چنین گفته‌اند:

«قانون در آمریکا فقط یک تماس محدود با اجرای وظایف اخلاقی دارد. در حقیقت یک شخص امریکایی در همان حال که ممکن است یک فرد مطیع قانون باشد، ممکن است یک فرد پست و فاسدی هم از حیث اخلاقی باشد. ولی بر عکس آن، در قوانین اسلامی سرچشمه و منبع قانون اراده‌ی خداست، اراده‌ای که به رسول او محمد (ص) مکشوف و عیان گردیده است. این قانون و این اراده‌ی الهی، تمام مؤمنین را جامعه‌ی واحدی می‌شناسد، گرچه از قبایل و عشایر گوناگون تشکیل یافته و در مواضع و محل‌های دور و مجزا از یکدیگر واقع شده باشند. در اینجا مذهب، نیروی صحیح و سالم التصاق دهنده‌ی جماعت می‌باشد نه ملیت و حدود جغرافیایی. در اینجا خود دولت هم مطیع و فرمانبردار قرآن است.... به نظر مؤمن این جهان دهلیزی است به جهان دیگر که جهان بهتر باشد و قرآن قواعد و قوانین و طرز سلوک افراد را نسبت به یکدیگر و نسبت به اجتماع آنها معین می‌کند، تا آن تحوّل سالم را از این عالم به عالم دیگر، تأمین نماید. غیر ممکن است تئوریه‌ها و نظریات سیاسی و یا قضایی را از تعالیم پیامبر (ص) تفکیک کرد، تعلیماتی که طرز رفتار را نسبت به اصول مذهبی و طرز زندگی شخصی و اجتماعی و سیاسی همه را معین می‌کند. این تعلیمات بیشتر وظیفه و تکلیف برای انسان تعیین می‌کند تا حقوق. یعنی تعهدات اخلاقی که فرد ملزم به اجرای آن می‌باشد، بیشتر مطمح نظر است. و هیچ مقامی هم در روی زمین نمی‌تواند فرد را از انجام آن معاف بدارد، و اگر از اطاعت سربیزی کند، حیات آینده خود را به مخاطره انداخته است.»<sup>۱</sup>

۱. مجید خدوری، حقوق در اسلام، هربرت، لیسنی، ترجمه‌ی زین العابدین رهنما، چ اقبال، ۱۳۸۰



بر این اساس خوب معلوم است که قدرت اخلاق و ارزش‌های اخلاقی عامل عمده‌ای است در اجرای دقیق قوانین و مقررات و نشر و گسترش حقوق و اجرای نظم و عدالت. حقوق به عنوان رشته‌ای از علم و دانش؛ مانند بذری است که باید در زمین مساعد بروید. زمینی که حقوق - به مثابه بخشی از فرهنگ و فضیلت یک جامعه - می‌تواند در آن بروید و ببالد، اخلاق است.

چون اسلام، از آغاز، با تعلیم اخلاق پیش آمد و تقوی را بر تعلیم مقدم داشت، همواره در میان مسلمین نفوس پاکی که حامل علم و دانش باشند به هم رسیده‌اند و تربیت شده‌اند. بر عکس در دنیای مسیحیت که توحش، سنگدلی، انحطاط و فرومایگی حکومت داشت - از آن نمونه که در جنگ‌های صلیبی دیده شد - زمینه‌ای برای نفوذ و گسترش فروغ علم و دانایی نبود. دوران جهالت و جاهلیتی که بر مسیحیت گذشت، تنها دوران فقدان علم نبود، بلکه فقدان اخلاق نیز بود. این است که در این باره مطلعان و آگاهان از مذاهب و اقالیم گوناگون، مطالب بسیاری گفته و نوشته‌اند و از جمله در مقایسه میان مسلمانان - به عنوان نمونه‌های فضیلت و اخلاق و دارای زمینه عمیق و پیشینه مبنایی تعلیم اخلاقی - با مسیحیان گفته‌اند:

«مسلمانان مردتر از مسیحیان بوده‌اند، پیمانها را بهتر رعایت می‌کردند. با مغلوبان رحیم‌تر بودند. در تاریخ خود بندرت مانند مسیحیان هنگام تسلط بر بیت المقدس (۴۹۳ هـ = ۱۰۹۹ م) وحشیگری کرده‌اند. موقعی که شریعت اسلام مقداری مقررات قانونی مترقی داشت که به وسیله قاضیان روشنفکر اجرا می‌شد، قانون مسیحی طریقه دآوری الهی را به وسیله جنگ تن به تن یا آب و آتش به کار می‌برد...»<sup>۱</sup>

اخلاق مسلمین در جوانب گوناگون نمونه بود، از جمله اخلاق نظامی آنان (در

---

تهران، ۱۳۳۶ ش، از مقدمه ربرت هرگوت جاکون (دادستان دیوان کشور آمریکا). به نقل از محمد رضا حکیمی، دانش مسلمین، ص ۲۹۵ به بعد.

۱. ویل دورانت، تاریخ تمدن، (بخش تمدن اسلامی)، ص ۳۱۸ به نقل از همان منبع.

رعایت حقوق جنگ) زیرا طبق دستورهای پیامبر اکرم (ص) و سپس امیرالمؤمنین (ع) سپاهیان اسلام حق نداشتند کار مجروحی را تمام کنند، اموال مغلوبان را به یغما برند، بر پیران حمله کنند، به کودکان و زنان یورش برند، و حتی اگر زنان دشمن به رهبران اسلام دشنام دهند و ناسزا گویند، سرباز اسلامی حق ندارد متعرض آنان بشود، چون جنگ، جنگ پیام است و هدایت (و مبتنی بر اخلاق و ارزشهای اخلاقی) نه جنگ تملک و عداوت. این شمشیر، بیشتر جراح است نه خنجر سفاح. شمشیری است که در راه دفاع به کار می‌رود نه در راه حمله.

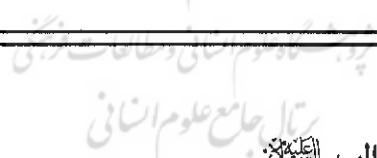
شمشیر محمدی است نه شمشیر سزازی و خسروی.

شمشیری است که بر آن «لا اله الا الله» نقش است نه «أَعْلِ هُبَل».

شمشیری است که بر آن «لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِك» نقش است، نه «همه بندگانیم»

خسرو پرست»...

والسلام



امام علی بن ابیطالب علیه السلام:

مَا هُنَّا الْعَطَاءُ مَنْ مَنْ بِهِ

آن که در وعده سستی کند، وفا به آن نکرده است.